

«بازشناسی معنایی واژگان «غیظ»، «غضب» و «سَخَط» در قرآن کریم با رویکرد تفسیری»

زهره نریمانی^۱، مسعود اقبالی^۲، مجید چهری^۳

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۲/۸ - تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۶/۲۷)

چکیده

جایگاه هر واژه در قرآن، صرفاً در خدمت ارائه مفهومی است که کلمات هم‌معنا نمی‌توانند آن معنا را القا کنند. بررسی معنایی واژگان «غیظ»، «غضب» و «سَخَط» در قرآن، با بهره‌گیری از روش تحلیل واژگانی و با رویکرد تفسیری، بیانگر آن است که واژگان مذکور با توجه به مقتضای حال، جهت تبیین مفهومی خاص بیان شده است و هرگونه تغییری در چینش آن‌ها، موجب خلل در معنا خواهد بود. بررسی مفهومی این واژگان نشان می‌دهد: «غیظ» با رویکرد تبیین عواطف انسانی، مختص کفار و منافقان بوده و ذات خداوندی و انبیاء از آن مبرا هستند. پژوهش حاضر بیانگر آن است که واژه «غضب»، مختص خداوند و گاه جلوه‌ای از احساسات انبیاء و مؤمنان است، در حالی که «سَخَط» در ادبیات قرآن، اوج ناخشنودی خداوند از بندگان است که جلوه این «سَخَط» خداوندی، صرفاً در برخورد با منافقان بیان شده است و متقابلاً نیز، منافقان از خدا و رسولش دچار «سَخَط» می‌شوند.

واژگان کلیدی: اختلاف معنایی، سَخَط، غضب، غیظ، مفهوم‌شناسی.

۱. استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم؛

Email: narimani@quran.ac.ir

۲. استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، (نویسنده مسئول)؛

Email: Eghbali@quran.ac.ir

۳. استادیار گروه تفسیر و علوم قرآن دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم؛

Email: chehri@quran.ac.ir

۱. مقدمه

فیلسوفان تحلیلی، معتقدند زبان نقشی محوری در تفکر انسانی بازی می‌کند. هابز بر این نظر بود که واژه‌ها در تفکر انسان تأثیری بنیادین دارند. او می‌پنداشت که جز نام‌گذاری‌ها هیچ امر کلی دیگری وجود ندارد و تصور و تصدیق و در نهایت تفکر به کلیات بدون واژه بی‌معنا خواهد بود [۱۱، ص ۳۳۸].

زیست‌شناسان مغز بنیاد، به دنبال یک بازتعریف فیزیولوژی - فلسفی از معرفت، برآنند که موجودات عمدتاً یک آگاهی بنیادین اولیه^۱ دارند که سبب ادراک آن‌ها از محیط است. اما در مراتب تکامل، موجوداتی که توانایی‌های معنایی دارند (شامپانزه‌ها) یا توانایی زبانی دارند (انسان‌ها)، می‌توانند ادعا کنند که به آگاه بودن خویش آگاهند. یعنی آگاهی را یک فعل اختیاری بگیرند. این آگاهی برتر^۲ برای انسان که تنها موجودی است که آگاهی زبانی دارد، می‌تواند سازنده مفهوم خود، مفهوم گذشته و مفهوم آینده باشد [۷، ص ۲۲۵]؛ همین مسئله است که امکان اندیشیدن در مورد واژگان به ظاهر هم معنا را در انسان هموار می‌کند.

در قرآن نیز گاه دو یا چند واژه با وجود شباهت‌های بسیار و مرزهای مشترکی که می‌توان برای آن‌ها تصور نمود، از تفاوت‌های ماهوی و ریشه‌ای برخوردار هستند که قائل حکیم، با عنایت بدان، از مفهوم خاص واژگانی بهره برده است. شایسته است با تحقیق در چگونگی چینش واژگان قرآنی و بار معنایی آن‌ها، به این مهم پی‌ببریم که برخلاف تألیفات ادبی رایج، هر واژه در گفتمان قرآنی، کارکرد منحصر به فردی در معنادهی و تبیین تعالیم الهی بر عهده دارد، به گونه‌ای که رسالت هر واژه و جایگاه خاص آن در متن قرآنی، گویای بازخورد مفهوم ویژه‌ای است که دیگر واژگان به ظاهر مترادف هرگز نمی‌توانند آن‌را به مخاطب القا کنند. از این‌رو، بحث ترادف واژگانی در قرآن و جانشینی واژه‌ای که هم‌پوشانی تام با معنای واژه دیگر داشته باشد، امکان‌پذیر نیست، چرا که هر لفظی در قرآن، مأموریت خاص خود را دارد به نحوی که اگر از آنجا برداشته شود و لفظ دیگری به جای آن آید، مضمون آیه تباہ گشته و یا شکوه و جلوه‌ای که داشته از میان خواهد رفت و در نتیجه بلاغت از قرآن رخت برمی‌بندد [۱۲، ص ۳۱۵].

قرآن کریم در تصویرسازی از حالت روانی برانگیختن احساسات، خشم و عصبانیت و ناخرسندی، از سه واژه «غیظ»، «غضب» و «سَخَط» بهره برده است که مفسران و

1. primary consciousness.

2. higher-order consciousness.

مترجمان پیوسته آن‌ها را با تعبیر یکسان «خشم» از نظر گذرانده و به تفاوت مفهومی این واژگان چندان توجهی نداشته‌اند. به‌کارگیری هدفمند واژگان و معنای برآمده از آن‌ها، گویای تناسب بی‌نظیر لفظ و معنا در ادبیات قرآن است که کارکرد معنایی خاص واژگان را در تبیین پیام مورد نظر خداوند آشکار می‌سازد. بنابراین، واژگانی هم‌چون «غیظ»، «غضب» و «سَخَط» که گاه در شرایطی خاص به عنوان الفاظ مترادف و هم‌معنا به کار گرفته می‌شوند، هر کدام بیانگر مفهومی است که دیگر واژه نمی‌تواند آن‌را ادا نماید. فهم این تفاوت‌ها با درنگ در معنای واژگان جانشین و همنشین آن‌ها نیز به خوبی میسر است. بر این اساس، در پژوهش حاضر، نحوه استعمال واژگان «غیظ، غضب و سخط» و تقابل معنایی هر کدام مورد بررسی قرار گرفته تا نشان دهد هیچ واژه‌ای در قرآن، بی‌هدف و تصادفی انتخاب نشده، بلکه موقعیت‌های مختلف و مؤلفه‌های معنایی خاص هر واژه، در انتخاب واژگان دخیل بوده است.

۲. پیشینه تحقیق

درباره معنانشناسی واژگان «غیظ»، «غضب» و «سَخَط»، اثر و یا مقاله خاصی به رشته تحریر در نیامده است. پژوهشی که شاید بتوان به‌عنوان پیشینه این موضوع مورد توجه قرار داد، مقاله‌ای نشر یافته در فصلنامه علمی پژوهشی مطالعات تفسیری، سال ۸، زمستان ۹۶، شماره ۳۲، با عنوان «معنانشناسی قرآنی حلم و کظم غیظ با رویکرد تفسیری»، اثر محمد جواد فلاح و زهرا عواطفی است. محوریت موضوع در این نگاشته، تبیین تفاوت ماهوی کظم غیظ و حلم است که درباره خداوند و غیر خدا کدام‌یک به کار برده می‌شوند و البته در آنجا مختصر توضیحی درباره واژه «غیظ» هم ارائه شده است. همچنین مقاله «بازشناسی مفهوم «کظم» در قرآن کریم»، تألیف ابوالفضل خوش‌منش و همکاران در دو فصلنامه علمی پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، سال ۱۳۹۹، شماره ۱۷ ضمن بررسی مفهوم واژه «کظم»، به معنای «غیظ» نیز اشاره شده است، اما از آنجا که تمرکز مقاله بر ارائه معنای محوری و بن‌مایه اصلی واژه «کظم» بوده، لذا به صورت ویژه به بررسی معنای واژگان مذکور پرداخته نشده است.

پژوهش‌های غیر متمرکز دیگری نیز صورت گرفته که یا صرفاً به یکی از واژگان اشاره داشته و یا از جنبه‌های دیگری به موضوع پرداخته‌اند شامل:

- مقاله «خشم و مدیریت آن در قرآن کریم»، از داود معماری و رسول زمردی چاپ

شده در فصلنامه سراج منیر، سال ۱۳۹۴؛ در این مقاله، نویسندگان از جنبه تربیتی به مقوله خشم و چگونگی کنترل آن پرداخته‌اند و به کارکرد معنایی واژگان دارای مفهوم «خشم» اشاره‌ای نداشته‌اند.

- کتاب «معناشناسی واژگان قرآنی (فرهنگ اصطلاحات قرآنی)» از صالح عظیمه، ترجمه سید حسین سیدی، انتشارات آستان قدس رضوی، در سال ۱۳۸۸؛ در یکی از بخش‌های این کتاب، از واژه «غضب» نام برده شده و از آن به نوعی خشم تعبیر شده که زاده عوامل درونی و بیرونی است و بیشتر از بُعد تربیتی بدان پرداخته شده و اصولاً به تفاوت معنایی واژگان قریب‌المعنا در این حیطه، هیچ اشاره‌ای نشده است. و به طور کلی، پژوهشی که به صورت هدفمند، بحث مفهومی واژگان مذکور و تفاوت‌های معنایی آن‌ها را بررسی کرده باشد، نگاشته نشده و پژوهش حاضر در این باره جنبه نوآوری دارد.

۳. کارکرد مفهومی واژگان در بافت زبانی قرآن

بی‌شک، گزینش واژگان و تعبیر موجود در قرآن، بسیار باریک‌بینانه و واژگان آن بی‌بدیل است. هر چند به ندرت و علی‌الظاهر می‌توان نوعی همگونی و ترادف برای آن‌ها تصور کرد. چون در ژرفای معانی و دلالت‌ها غور و بررسی شود، درمی‌یابیم که هیچ هم‌پوشانی تامی میان آن‌ها وجود ندارد و در رساندن دلالت‌های خاص و مورد نظر قرآنی، منحصر به فرد، یگانه و غیرقابل جایگزین هستند.

صاحب «البیان و التبیان» با اشاره به جایگاه خاص هر واژه در قرآن معتقد است که مردم در استعمال الفاظ، به مفاهیم خاص و تفاوت‌های ریز آن‌ها توجهی ندارند و از این منظر، مثلاً واژه «جوع» را در بسیاری مواقع به جای واژه «سغب» که دلالت بر گرسنگی عادی توأم با تندرستی و امکان توانایی برای خوردن دارد به کار می‌گیرند، در حالی که این واژه در قرآن، صرفاً در موضع کیفر یا تنگدستی و نیاز شدید و ناتوانی به کار رفته است. بر همین اساس، میان واژگان «غیث و مطر» تفاوتی قائل نیستند [۱۴، ج ۱، ص ۴۰]. لذا الفاظی که به ظاهر دارای مدلول مشترک و معانی متشابه هستند، در حقیقت کاربرد و استعمال هر واژه در بافت زبانی قرآن، به دلیل تفاوت‌های معنایی، متمایز از دیگر واژگان است که این موضوع، محور اصلی بررسی و تحلیل واژگان «غیظ، غضب و سخط» در پژوهش حاضر قرار گرفته است.

واژه «غیظ» با تمام اشتقاقات آن در قرآن ۱۱ بار، «غضب» ۲۴ بار، و «سخط» ۴ بار به

کار رفته است. در تمامی موارد مفسران و مترجمان آن سه را یکسان پنداشته و واژه جایگزین آن را «خشم» دانسته‌اند. این در حالی است که درنگ در ۳۹ آیه مورد نظر و محتوای آن‌ها ما را به حقایق درباره تفاوت‌های معنایی آن‌ها رهنمون می‌سازد. از جمله آنکه واژه «غیظ» برخلاف واژه «غضب»، هرگز برای خداوند و انبیاء به کار نرفته و قرآن کریم، در مواردی از خاستگاه‌ها و مؤلفه‌های «غیظ» که مختص کفار و بدسرستان است، سخن به میان آورده است. آشنایی با حوزه‌های معنایی که هر کدام از این واژگان ایجاد می‌کند و نیز عدم خلط مفاهیم به دلیل هم‌سانی، این ضرورت را ایجاب می‌نماید تا هر کدام از این واژگان و نیز واژگان همنشین و جانشین آن‌ها مورد مذاقه و بررسی قرار گیرد تا پیام راستین قرآن، اندکی بیشتر روشن‌گری نماید.

۴. تحلیل معنای لغوی «غضب» و «غیظ» و «سَخَط»

منابع لغوی در تعریف واژگان مورد نظر، آن‌ها را معمولاً واژگانی قریب‌المعنا و گاه مترادف پنداشته‌اند که از شباهت فراوان مفهومی برخوردار هستند. در تحلیل و معرفی واژه غضب، ابن فارس بر آن است این واژه بر «شدت و توانایی» دلالت دارد. به همین دلیل به صخره‌های محکم و استوار «الغَضْبَةُ» گفته می‌شود. وی تصریح دارد که اگر واژه «غضب» را از «الغَضْبَةُ» مشتق کرده‌اند به سبب فراوانی و تحکم «سَخَط» است [۵، ج ۴، ص ۴۲۸]. وی برای تشریح واژه «غضب» با بهره‌گیری از معنای کلمه «سَخَط»، به نوع و شدت غضب اشاره داشته‌اند. راغب نیز بر آن است که «غضب»، هیجان خونین قلب و اراده بر انتقام گرفتن است [۲۰، ص ۳۷۵-۳۷۶]؛ البته همو معتقد است هنگامی که این واژه برای خداوند متعال به کار گرفته می‌شود، دیگر مراد از آن هیجان خونین قلب نبوده و بیانگر حالتی غیر از غضب انسانی است [همان].

در تعریف واژه «غیظ» نیز، ابن فارس بر آن است که غیظ رنجی است که انسان از ناحیه دیگران بدو عارض می‌شود و امری است که بر شدت و قوت دلالت دارد [۵، ج ۴، ص ۴۰۵]. راغب معتقد است که «غیظ»، غضب بسیار است که انسان، داغی و حرارت حاصل از گردش سریع خون را در جسم خود احساس می‌کند [۲۰، ص ۳۸۳]. ابن منظور نیز «غیظ» را همان «غضب» برشمرده است و با ذکر قول ضعیفی مبنی بر آنکه غیظ همان «غضب پنهان شده در فرد عاجز و ناتوان از هر گونه عکس‌العمل» است، سعی در بیان تفاوت این دو واژه دارد و یا متذکر می‌شود که برخی برآنند که غیظ از غضب شدیدتر است؛ اما در نهایت وی تصریح

دارد که میان غیظِ عارض بر مخلوقات و خدای تعالی تفاوت‌های ماهوی وجود دارد، اما آن تفاوت‌ها را برنشمردن است [۶، ج ۱۱، ص ۱۹۱].

در تعریف واژه «سخط»، لسان‌العرب و العین آن را ضد «رضا» معرفی نموده‌اند [همان، ج ۷، ص ۳۱۲؛ ۲۶، ج ۴، ص ۱۹۲] و فهم آن را منوط به فهم واژه رضا دانسته است. راغب نیز سخط را «غضب شدید» دانسته که مستوجب عقوبت و مجازات است [۲۰، ص ۴۰۲]. ابوهلال عسکری نیز در تفاوت میان «غضب و سخط»، غضب را حالتی برشمرده که میان کبیر و صغیر دو سویه است؛ یعنی کبیر و صغیر هر دو بر هم غضبناک می‌شوند، اما «سخط» حالتی است که فقط کبیر بر صغیر می‌تواند داشته باشد و نه بالعکس [۲۵، ص ۱۲۳].

ظاهراً لغویون در تعریف و تحلیل لغوی واژگان «غیظ»، «غضب» و «سخط» به دور مبتلا شده و این واژگان را با یکدیگر تعریف کرده و در نهایت، تفاوت میان آنان را در چگونگی و میزان شدت و ضعف آن‌ها برشمرده‌اند.

۵. کاربرد واژگانی «غیظ» در قرآن

واژه «غیظ» ۱۱ بار در ۱۰ آیه و ۸ سوره به کار رفته است. فعل مضارع «یغیظ»، سه مرتبه در آیات [التوبة: ۱۲۰؛ الحج: ۱۵؛ الفتح: ۲۹]؛ واژه «غیظ» یک مرتبه در آیه [التوبة: ۱۵]؛ واژه «الغیظ» سه مرتبه در آیات [آل عمران: ۱۱۹ و ۱۳۴؛ الملک: ۸]؛ واژه «بغیظکم» یک مرتبه در آیه [آل عمران: ۱۱۹]؛ کلمه «یغیظهم» یک مرتبه در آیه [الأحزاب: ۲۵]؛ «لغائطون» یک مرتبه در آیه [الشعراء: ۵۵]، و «تغیظاً» هم یک مرتبه در آیه [الفرقان: ۱۲] به کار رفته است:

<p>«مَنْ كَانَ يَظُنُّ أَنْ لَنْ يَنْصُرَهُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَلْيَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ لِيَقْطَعْ فَلْيَنْظُرْ هَلْ يُذْهِبْنَ كَيْدَهُ مَا يَغِيظُ» (الحج: ۱۵)</p> <p>«... وَلَا يَطَّوُّنَ مَوْطِنًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلَا يَنَالُونَ مِنْ عَدُوِّ نَيْلًا إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (التوبة: ۱۲۰)</p> <p>«... وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (الفتح: ۲۹)</p>	<p>«يَغِيظُ»</p>
<p>«تَكَادُ تَمَيِّزُ مِنَ الْغَيْظِ كُلَّمَا أَلْفَىٰ فِيهَا فَوْجٌ سَأَلَهُمْ خَزَنَتُهَا أَلَمْ يَأْتِكُمْ نَذِيرٌ» (الملک: ۸)</p> <p>«الَّذِينَ يَنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ</p>	<p>«الغَيْظُ»</p>

	يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ ﴿آل عمران: ۱۳۴﴾ هَآ اَنْتُمْ اَوْلَاءُ تُحِبُّوْنَهُمْ وَا لَا يُحِبُّوْنَكُمْ وَتُؤْمِنُوْنَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَاِذَا لَقُوْكُمْ قَالُوْا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا عَضُّوْا عَلٰیكُمْ الْاَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ... ﴿آل عمران: ۱۱۹﴾
«غَيْظٌ»	﴿وَيَذْهَبُ غَيْظٌ قُلُوْبِهِمْ وَيَتُوبُ اللّٰهُ عَلٰى مَنْ يَّشَاءُ وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ حَكِيْمٌ﴾ (التوبة: ۱۵)
«بَغِيْظِكُمْ»	﴿قُلْ مُؤْتُوْا بِغَيْظِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ﴾ (آل عمران: ۱۱۹)
«بَغِيْظُهُمْ»	﴿وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوْا خَيْرًا وَكَفَى اللّٰهُ الْمُؤْمِنِيْنَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا عَزِيْزًا﴾ (الأحزاب: ۲۵)
«لَعَانِطُوْنَ»	﴿وَاِنَّهُمْ لَنَا لَعَانِطُوْنَ﴾ (الشعراء: ۵۵)
«تَغِيْظًا»	﴿اِذَا رَأٰتْهُمْ مِّنْ مَّكَانٍ بَعِيْدٍ سَمِعُوْا لَهَا تَغِيْظًا وَرَفِيْرًا﴾ (الفرقان: ۱۲)

جدول شماره ۱. کاربرد واژه «غیظ» و مشتقات آن در قرآن

علامه طباطبایی، کلمه «غیض» را به معنای زمینی می‌داند که آب و هر مایع مرطوب دیگری را از ظاهر خود به باطنش فرو برد [۲۳، ج ۱۰، ص ۳۴۶] و در جای دیگر، «غیظ» را به معنای هیجان طبع برای انتقام در اثر مشاهده پی‌درپی ناملایمات گرفته است [همان، ج ۴، ص ۲۸]. معنایی که علامه از واژه «غیض» برداشت نموده را می‌توان با استفاده از علم اشتقاق، در راستای مفهوم «غیظ» نیز تبیین نمود، زیرا با توجه به تشابه لغوی و معنایی «غیظ» و «غیض»، رابطه آن‌ها بر اساس اشتقاق اکبر یا همان ابدال لغوی محتمل می‌شود. این نوع از اشتقاق به روابط معنایی واژگانی می‌پردازد که در آن‌ها ضمن حفظ ترتیب، یکی از صامت‌های سه گانه، به صامت قریب‌المخرج دیگری تغییر یافته باشد، مانند «نecق» ⇨ «نecق»، «جذم» ⇨ «جذل». ابدال لغوی نیز گاه با قلب همراه است، مانند: «اتحم» ⇨ «احتم» ⇨ «ادهم» [۱۰، ج ۱، ص ۲۰۸]. از این‌رو، «غیض» را هم می‌توان در خانواده معنایی «غیظ» و در راستای همان مفهوم «فرو بردن خشم و احساسات درونی»، به‌شمار آورد. با درنگ و تتبع در این ۱۱ آیه، به‌خوبی می‌توان نکات قابل توجهی را به شرح ذیل استخراج نمود.

آیه: «ها اَنْتُمْ اَوْلَاءُ تُحِبُّوْنَهُمْ وَا لَا يُحِبُّوْنَكُمْ وَ تُوْمِنُوْنَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَاِذَا لَقُوْكُمْ قَالُوْا اٰمَنَّا وَاِذَا خَلَوْا عَضُّوْا عَلٰیكُمْ الْاَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُؤْتُوْا بِغَيْظِكُمْ اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ» [آل عمران: ۱۱۹]، از جمله آیاتی است که در آن از واژه «غیظ» استفاده شده است. نکاتی چند در این‌باره حائز اهمیت است: اول آنکه آیه خطاب به اهل کتاب بوده و خداوند از حقد و حسد آن‌ها سخن به میان می‌آورد که همین امر آنان را به رویکرد نفاق سوق داده است. نیز در آیه به مثل «عضّ الأنامل» اشاره نموده است که برای نشان دادن تأسف و

حسرت و رساندن شدت و نهایت خشم و کینه دارد [۲۱، ج ۱، ص ۴۰۷].
این معنا که سر انگشتان به خاطر عصبانیت و ناراحتی شدید گاز گرفته می‌شده، در اشعار عربی نیز بازتاب داشته است:

يَعْضُضْنَ، مِنْ غَيْظٍ عَلِيٍّ، أَنَامِلًا وَوَدَدْتُ لَوْ يَعْضُضْنَ صَمَّ جَنَادِلِ

[۱۵، ج ۱، ص ۹۳]

ترجمه: «آن‌ها از شدت عصبانیت بر من، سرانگشتان را گاز می‌گیرند، اما دوست داشتم که کاش صخره‌های سخت را گاز می‌گرفتند».

کارکرد معنایی «غیظ» نشان می‌دهد که این واژه به معنای فوران احساسات در جلوه حالات ظاهری و برونی هم‌چون «عض انامل و زفير و...» همراه بوده و واکنش آن بر دیگران آشکار است. از همین‌روی، خداوند در توصیف «تغیظ جهنم»، آن‌را با وصف «زفير» همراه نموده [الفرقان: ۱۲] که به تعبیر علامه این «تغیظ» گاه همراه صدا و خروش است [۲۳، ج ۱۵، ص ۲۵۸]، لذا خداوند در آیه ۱۳۴ آل‌عمران، انفاق‌کنندگان را به «كظم غيظ» دعوت کرده و می‌فرماید: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ»، که «كظم غيظ» به معنای خویشتنداری و صبوری نمودن و آشکار نکردن اثری از آن عصبانیت است [۲۱، ج ۱، ص ۴۱۵].

به‌نظر می‌رسد واژه «غیظ» در معنایی هماهنگ با «کینه و انزجار درونی» آمده است؛ یعنی نوعی از عصبانیت که همراه با کینه‌توزی و انتقام و نفرت درونی است. شاید این ویژگی‌ها که مختص خصائص انسانی است، صرفاً به جهت تبیین نقائص اخلاقی و رفتاری آدمی در برابر پروردگار است که او را با گرایش‌های منفی و مثبت اخلاقی و روانی و هیجانات رفتاری به تصویر می‌کشد. لذا جهت تبیین صحیح معنای واژه «غیظ»، می‌توان از واژگان همنشین این کلمه نیز استفاده کرد که در قرآن و متون عربی به‌کار رفته است. از این‌رو برخی از واژگانی که همنشین «غیظ» شده‌اند، بیشتر دلالت بر کینه و انزجار درونی فرد دارد و این نشان دهنده عصبانیت شدید و هیجانات درونی است که بر شخص عارض می‌شود؛ لذا همنشینی «غیظ» با واژه «حنق: کینه» در شعر عربی نیز مبین همین مفهوم است که «غیظ» برخاسته از هیجانات درونی و واکنش‌های انفعالی فرد است که به شکل «پرخاش و عصبانیت و کینه‌توزی» خودنمایی می‌کند:

وَلَا تَبَسَّمْتُ أَبَدِي لِلْعَدَا جَلَدًا إِلَّا تَمَيَّزْتُ مِنْ غَيْظٍ وَمِنْ حَنْقٍ

[۸، ج ۱، ص ۲۰۸]

ترجمه: «و لبخند نزد، بلکه شلاقی را به دشمنم نشان دادم و از عصبانیت و کینه، رفتارم مشخص بود».

فرو بردن این نوع از عصبانیت و انزجار درونی، نیازمند صبر و شکیبایی است که در اصطلاح قرآنی و به تبع آن در شعر عربی، همان‌طور که پیشتر گذشت، آن را «کظم غیظ» می‌دانند:

كَظُمَ عَلَىٰ غَيْظٍ يَضِيقُ بِهِ الْحَشَا فَلَستُ وَإِن آدَا صِطْبَارِي أَبْثُهُ

[همان، ج ۱، ص ۲۷۲]

ترجمه: «بر عصبانیت و ناراحتی‌ای که درون آدمی را می‌فشارد، سرپوش نهادم، و اگر چه صبر و تحمل از کف داده بودم، اما آن‌را برملا نکردم».

از این‌روست که این گرایش‌های نفسانی که در قالب انزجار و خشم درونی (عصبانیت شدید) در فرد ظاهر می‌شود، بر سلامت روحی آن‌ها تأثیر نهاده و دل‌هایشان را ملامال از حس انزجار و خشم و عصبانیت می‌گرداند.

تَغْلَىٰ عَلَىٰ صُدُورِهِمْ مِّنْ غَيْظِهِمْ فَتَكَادُ مِنْ غَيْظٍ عَلَىٰ تَحْرِقُ

[همان، ص ۲۹۶]

ترجمه: «سینه‌هایشان از شدت عصبانیت نسبت به من، به جوشش می‌آید و نزدیک است که در آتش عصبانیت و کینه نسبت به من، بسوزند».

از دیگر اوصاف «غیظ» آن است که منشأ آن، محرک و عاملی بیرونی است که این هیجان و غلیان را در قلب نهادینه می‌کند. برای نمونه در آیه ۵۵ شعراء، فرعونیان اقرار می‌کنند که موسی (ع) و بنی‌اسرائیل با هجرت شبانه خود، آن‌ها را به غیظ آورده‌اند. در آیه ۱۱۹ آل‌عمران عبارت پایانی آیه و در واقع جمله همنشین آن «إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ»، نیز خبر از خاستگاه و محل اصلی غیظ اهل کتاب دارد که همان «سینه مملو از حسد و کینه» آنان است [۲۳، ج ۳، ص ۶۰۰]. این همنشینی در دیگر آیات قرآن نیز تکرار شده است که از جمله آن‌ها، آیه ۱۵ سوره توبه است که خداوند، به صراحت «غیظ» را به قلوب نسبت داده و فرموده است: «وَيَذْهَبُ غَيْظُ قُلُوبِهِمْ». همنشینی «غیظ» با «قلب و صدر» در این آیه، نشان از خاستگاه درونی و احساسی بودن آن دارد.

در واقع اثر «غیظ» ارتباط مستقیمی با عوامل بیرونی دارد که آن عوامل، احساسات و هیجان‌ات را در قلب و سینه شخص ایجاد و شعله‌ور می‌سازد. قرآن کریم در آیه «وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا» [الأحزاب: ۲۵]، کفار را به جهت عذاب دادنشان، با دلی لبریز از «غیظ» برگردانده و از این حالت، به‌عنوان اهرم عذاب و توبیخ آنان یاد می‌کند. با درنگ در آیات کریمه می‌توان به‌خوبی این نکته را استنباط نمود که «غیظ» از

اوصاف و واژگان همنشین «کفار و اهل کتاب» بوده است که در مواضع متعدد، خداوند از آن‌ها با غیظ نهفته در وجودشان یاد نموده است [الشعراء: ۵۵؛ الأحزاب: ۲۵؛ الحج: ۱۵؛ التوبه: ۱۵ و ۱۲۰؛ آل عمران: ۱۱۹] و نیز در بسیاری از موارد، با حالات و امور منفی چون «کینه، حسد و انتقام و...» همراه است [الحج: ۱۵؛ الفتح: ۲۹] و اگر هم مفهوم آن در جلوه مثبت به کار رفته است، با زدودن «غیظ» بوده که با وصف «ذهاب و کظم» همراه شده است [التوبه: ۱۵؛ الحج: ۱۵]. «کظم» در لغت به معنای «خروج نفس» است. کظوم به معنای «حبس نمودن نفس و خاموش شدن» به کار رفته است [۲۰، ص ۳۲].

برخی «کظم غیظ» را از واژگان جانشین «حلم» پنداشته‌اند و البته افتراقاتی برای آن‌ها قائل هستند، از آن جمله که خداوند متصف به وصف حلم می‌شود، اما کظم غیظ نه [۲۸، ص ۲۳]. شاید دلیل اصلی آن باشد که براساس آیات، خداوند دچار غیظ نمی‌شود که بخواهد آن را کظم نماید؛ چرا که در هیچ آیه‌ای، وصف غیظ نه تنها برای خداوند به کار نرفته، بلکه حتی برای انبیاء نیز استفاده نشده است. و اگر برای مؤمنان و متقین به کار رفته، سخن از کظم و زدودن آن به میان آمده است. در واقع در «غیظ»، تبادر شخص غائظ برای انتقام و تشفی خاطر و خاموش شدن هیجان غیظ لحاظ شده است [۲۳، ج ۴، ص ۲۸]، که در آن نیت و غرضی الهی نهفته نیست و می‌توان گفت «غیظ» و ابراز آن امری مذموم و نکوهیده است که خداوند و انبیای عظامش از این زشتی میرا هستند. با توجه به اینکه کشف معنای محوری و بن‌مایه اصلی معنای واژگان قرآنی می‌تواند در فهم دقیق معنای آیات مثمرتر باشد، لذا در برخی از پژوهش‌های قرآنی، مفهوم واژه «کظم» در تمام قرآن، در معنای «اقدام برای تغییر وضعیتی نامطلوب و تبدیل آن به وضعیتی مطلوب»، لحاظ شده است که مفاهیمی هم‌چون «فرو خوردن خشم یا اندوه، امساک و جمع کردن، ضبط و حبس کردن در باطن برای آشکار نشدن»، با این رویکرد تفسیر شده است [نک: ۱۸، ص ۲۳].

به اختصار می‌توان شاخصه‌های معنایی غیظ را با توجه به تفسیر آیات در موارد ذیل برشمرد:

۱. خطاب و سرزنش اهل کتاب و مشرکان معاصر رسول خدا و فرعونیان [آل عمران: ۱۱۹؛ التوبه: ۱۲۰؛ الحج: ۱۵؛ الشعراء: ۵۵؛ الأحزاب: ۲۵؛ الفتح: ۲۹].

۲. «غیظ» از اوصاف جهنم است که با «زفیر» همراه شده است [الفرقان: ۱۲؛ الملک: ۸].

۳. «غیظ» با «عض الأنامل» و واکنش‌های رفتاری و خارجی همراه شده است [آل

عمران: ۱۱۹].

۴. «غیظ» با رفتار و اعمال دیگران و عوامل بیرونی در انسان به وجود می‌آید

[التوبه: ۱۲۰؛ الشعرا: ۵۵].

۵. خاستگاه و ریشه اصیل «غیظ»، «حقد و حسد و مکر» معرفی شده است [الحج: ۱۵؛ الفتح: ۲۹].
۶. «غیظ» با واژه «قلب و صدر» همراه شده است [التوبه: ۱۵].
۷. در «غیظ» تلاش و مبادرت به انتقام هست.
۸. «غیظ» قابل کظم بوده و با «اذهاب» همراه شده است. «کظم غیظ» از اوصاف مؤمنان به شمار می‌آید [التوبه: ۱۵؛ الحج: ۱۵].

۶. کاربرد واژگانی غضب در قرآن

واژه غضب ۲۴ بار در ۱۵ سوره و ۲۱ آیه قرآن به کار رفته است که در ۱۱ مورد به صورت اسم استفاده شده است. یکبار آن در معنای اسم مفعول «مغضوب» و یک بار دیگر در باب مفاعله «مغاضباً» و دو بار به صورت صفت مشبیه «غضبان» و یک مرتبه نیز در جلوه فعل ماضی «غضبوا» و در توصیف مؤمنان به کار رفته است. در ۶ مورد نیز این واژه به صورت ثلاثی مجرد «غضب» استعمال شده است.

«غَضَبَ» در جلوه اسم	{طه: ۸۱ و ۸۶}؛ {البقرة: ۹۰ و ۶۱}؛ {الأعراف: ۷۱ و ۱۵۲ و ۱۵۴}؛ {الشورى: ۱۶}؛ {الأنفال: ۱۶}؛ {النحل: ۱۰۶}؛ {آل عمران: ۱۱۲}
«غَضَبَ» (ثلاثی مجرد)	{النور: ۹}؛ {النساء: ۹۳}؛ {المجادلة: ۱۴}؛ {المتحنة: ۱۳}؛ {المائدة: ۶۰}؛ {الفتح: ۶}
«مغضوب»	{صراط الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ} {الفاتحة: ۷}
«مغاضباً»	{وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ...} {الأنبياء: ۸۷}
«غضبان»	{فَرَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا...} {طه: ۸۶} {وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَىٰ إِلَىٰ قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي...} {الأعراف: ۱۵۰}
«غضبوا»	{وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ} {الشورى: ۳۷}

جدول شماره ۲. کاربرد واژه «غضب» و مشتقات آن در قرآن

درنگ در این آیات، حامل نکات مهم تفسیری است که تفاوت‌های مهم این واژه با

واژگان «غیظ و سخط» را بارز می‌سازد.

در قرآن کریم، «غضب» در ارتباط با یکی از صفات خدای تعالی به کار رفته است که بیانگر وصف فعل و مصداق اراده اوست؛ اراده اینکه مکروهی به بنده‌اش برساند و اسباب رسیدن آن را که ناشی از معصیت عبد است، فراهم سازد [۲۳، ج ۱۴، ص ۲۶۱]، پیش و بیش از هر چیز آنچه نمود دارد، اختصاص صفت «غضب» برای انبیاء الهی و مؤمنان در کنار اوصاف خداوندی است؛ بدان معنا که برخلاف مخالفان محور توحیدی که با وصف «غیظ» معرفی شده‌اند؛ خداوند و انبیاء دچار «غضب» می‌شوند و از غیظ مبرا هستند. غضب خدا و انبیاء الهی در حق افراد و گروه‌های مختلفی است که اعمالی چون کفر، قتل انبیاء، بهانه جویی و آزار نپی خدا مرتکب شده و پیامدهای غضب الهی برای آنان نیز به صورت «هوی، گمراهی، اهل جهنم بودن و عذاب عظیم» معرفی شده است [البقره: ۶۱؛ الأعراف: ۱۵۰؛ النحل: ۱۰۶؛ طه: ۸۱].

می‌توان یکی از واژگان همنشین غضب را «عصیان و تعدی» برشمرد. نکته قابل تأمل آن است که در بسیاری از موارد، کسانی که مورد غضب الهی قرار گرفته و یا تهدید به آن شده‌اند، یهودیان [الأعراف: ۱۵۲ و ۱۵۰؛ آل عمران: ۱۱۲؛ المائده: ۶۰؛ الممتحنه: ۳۰]، منافقان [الفتح: ۶] و یا کفار و پیمان شکنانی هستند که در صدد آزار و اذیت و یا خیانت نسبت به انبیاء الهی بوده‌اند [البقره: ۹۰؛ الأعراف: ۷۱؛ النحل: ۱۰۶].

از دیگر واژگان همنشین «غضب»، فعل «باء» است [البقره: ۶۱؛ آل عمران: ۱۱۲؛ الأنفال: ۱۶]. این واژه برای نشان دادن «غضب»، صرفاً هنگامی به کار رفته است که «غضب» از ناحیه خداوند و مخصوص عده‌ای خاص باشد. علامه طباطبایی، عبارت «وَبَاؤُ بِغَضَبٍ» را به معنای برگشتن به غضب الهی تعریف نموده‌اند [۲۳، ج ۱، ص ۲۸۸] و البته ایشان در موضع دیگر، «بَاءُوا» را به معنای «اتخذوا» دانسته‌اند [همان، ج ۳، ص ۵۹۵]. صادقی نیز معتقد است این «باء» به معنای رویگردانی از عملکرد و فعلشان به سوی غضب الهی است. وی در تفسیر آیه «بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهٖٓ اَنْفُسِهِمْ اَنْ يَّكْفُرُوا بِمَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بَغْيًا اَنْ يُّنَزَّلَ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهٖ عَلٰى مَنْ يَّشَاءُ مِنْ عِبَادِهٖ فَبَاؤُ بِغَضَبٍ عَلٰى غَضَبٍ وَّ لِلْكَافِرِيْنَ عَذَابٌ مُّهِينٌ» [البقره: ۹۰]، ادعان دارد که «باء» در اینجا به معنای «بازگشت از تجارت خاسرانه به غضب الهی» است و نه استحقاق «فَبَاؤُ رجوعاً عن ذلك المتجر الخاسر الحاسر» [۲۲، ج ۲، ص ۵۸].

معنایی که از واژه «غضب» در قرآن به دست می‌آید، بیانگر آن است که این نوع خشم و عصبانیت، جلوه‌ای پاک و والاست که خداوند برای نشان دادن عظمت و قدرت

خویش بر افراد کافر و گنهکار روا داشته است. خشمی که در «غضب» متجلی شده و جلوه انسانی یافته، صرفاً در خدمت تبیین شرایط روحی و روانی پیامبران الهی در انجام رسالت خطیر خویش و به نوعی در راستای همان خشم پروردگار و کارکرد معنوی آن است، لذا در گفتمان قرآنی، این واژه هیچ جایگاهی در ترسیم عواطف و احساسات گنهکاران و شیوه خطاب آنان با یکدیگر یا با مؤمنان ندارد، چرا که خشم و عصبانیت آن‌ها در راستای مقابله و نفرت از مؤمنان و پیام‌آورانی است که قدرت پوشالی آنان را نشانه گرفته و به مقابله با ایدئولوژی نادرست حاکم بر جوامع آنان پرداخته‌اند و اینجاست که این خشم و کینه و انزجار، راهی جدا از خشم و عصبانیت خداوند و انبیای صالح او در پیش گرفته و به جهت عدم اختلاط این دو گرایش، واژگان نیز هر کدام بار معنایی خاصی را عهده‌دار شده‌اند. بدین منظور که «غیظ و غضب» تعابیری متفاوت از خشم را نمایان می‌سازند که صاحبان آن‌ها نیز تفکری متفاوت دارند. هر چند این تفکیک معنایی و رسالت خاص واژگان، در ادبیات برخی از شاعران پیش از قرآن و نیز برخی شاعران دوره‌های بعد، جلوه‌ای متفاوت با کارکرد قرآنی داشته، و واژه «غضب» نیز برای نشان دادن فوران احساسات و خشم و تنفر انسان‌ها نسبت به رفتار و اعمال یکدیگر مورد استفاده قرار می‌گرفته است. از جمله در شعر امیه بن ابی الصلت از شاعران دوره جاهلی، خاستگاه غضب به افراد و قوم نسبت داده شده است که:

غضبَ القومِ عند ذاکَ وقالوا أيها الشيخُ خطبةً تأبأها

[۹، ج ۱، ص ۹۸]

ترجمه: «قوم به‌هنگام آن موضوع خشمگین شدند و گفتند ای شیخ، این سخنی است که تو از آن سرپیچی می‌کنی».

همچنین در شعر ذوالرمة از دیگر شاعران عصر جاهلی، چنین آمده است که:

خزایةً أدرکتَهُ عندَ جولته من جانبِ الحبلِ مخلوطاً بها غضبٌ

[۱۹، ج ۱، ص ۱۰۳]

ترجمه: «شرمندگی آمیخته با خشم و عصبانیت، آن گاو نر را به هنگام فرار نزدیک آن تپه شنزار، در برگرفت».

همان‌طور که پیشتر بیان شد، برخلاف معنای «غیظ» که پنهان داشتن آن احساسات، با واژه «کظم» و مشتقات آن همراه بود، اما در فروکش نمودن خشم و عصبانیتی که از واژه «غضب» بر می‌خیزد، با واژه «سکت» در داستان موسی (ع) بیان شده

است که می‌فرماید: «وَلَمَّا سَكَتَ عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ» [الأعراف: ۱۵۴]. در تفاوت این دو باید گفت: همنشینی «کظم» با «غیظ»، صرفاً یک‌بار و در معرفی «نیکوکاران» آمده است [آل‌عمران: ۱۳۴]. «کظم» در اصل به معنای «بستن دهان مشک پس از پر شدن» است؛ لذا «كظمتُ القربةُ»: یعنی دهان مشک را پس از پر کردن، بستم [۲۴، ج ۲، ص ۸۳۵]. خداوند در آیه‌ی مربوط به کظم غیظ، محسنین را به عدم اظهار و بسته نمودن منبع غیظ توصیف نموده است؛ چرا که پیش از این بیان شد که غیظ، خاستگاه و علتی غیر از خدا دارد و ممکن است محسنین نیز مانند غیرمعصومان، گاه با اهدافی غیر الهی و بر اثر حقد و کینه و... دچار غیظ گردند، لذا به ایشان توصیه «کظم غیظ» شده است. اما در «غضب» به دلیل خاستگاه الهی و منشأ خدایی آن، اجازه‌ی بروز و واکنش وجود دارد که پس از گذر زمان و با دلایل گوناگون به سکوت و آرامش منتهی خواهد شد. لغویون سکوت را معادل و هم‌خانواده «سکن» گرفته‌اند، یعنی آرامش پس از تلاطم [۱۶، ج ۱، ص ۲۵۳]، مانند حضرت موسی که غضب به‌خاطر گمراهی قومش، ایشان را به واکنشی چون «القاء الواح و کشیدن ریش برادرش» وادار نمود و پس از توضیحات هارون (ع)، غضب موسی فروکش کرد. اما اساس غضب موسی (ع) از عمل زشت قومش، به کلی منتفی نگشته است، به همین دلیل، بار دیگر هنگام مراجعه به قوم، خداوند از حالت روحی موسی (ع) با صفت مشابه «غضبان» یاد نموده است [النحل: ۸۶].

لازم است اشاره نماییم که عبارت «و هو کظیم» در توصیف حالت روحی حضرت یونس(ع)، نه به معنای کظم غیظ نمودن این پیامبر الهی و غائظ بودن ایشان، بلکه به معنای «خاموش بودن، ساکت شدن و آرام گرفتن» است، چرا که «کظیم^۱» بدون مضاف-ایه و به تنهایی معنای «ساکت ماندن و در فکر فرو رفتن» دارد [۱۶، ج ۵، ص ۲۰۲۳]^۲ و چنانچه با «غیظ» همراه گردد معنای «فرونشانیدن خشم» دارد.

به اختصار می‌توان شاخصه‌های معنایی «غضب» را با توجه به تفسیر آیات در موارد

ذیل برشمرد:

۱. «غضب» از سوی خدا و انبیاء الهی است.

۱. در آیه «وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ» [النحل: ۵۸]، عبارت «وهو کظیم» بدین معناست که او ساکت شد و دیگر با کسی حرفی نزد، شاهد آن هم عبارت «يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ» در آیه بعد است، یعنی اینکه خود را از دید دیگران مخفی داشته و از آنان دوری گزیده است.

۲. و الكَظِيمُ: غَلَقَ الْبَابَ. وَ الْكُظُومُ: السُّكُوتُ.

۲. خاستگاه و ریشه «غضب» برای انبیاء و مؤمنان هدایت و ذات خداست، برخلاف «غیظ» که هوای نفس در آن نقش اصلی را ایفا می‌نمود.
۳. کفار و دشمنان انبیاء الهی، منافقان و مرتکبان قتل عمد، «مغضوب» معرفی شده‌اند.
۴. غضب با «باء» مسکنت، ذلت، عذاب عظیم، لعنت، رجس «همنشین شده است».
۵. خاموشی غضب هنگام بروز آن، با «سکت» و غیظ با «کظم» است.

۷. کاربرد واژگانی سخط در قرآن

واژه «سخط» در چهار آیه قرآن و چهار سوره مدنی به کار رفته است. یکبار با حرف باء همراه گشته است، بار دیگر در صیغه ماضی «سَخَطَ»، یک مورد در ساختار مضارع «یسخطون» و مورد آخر در باب افعال «أسخط» استفاده شده است. در سه مورد سخط خداوند به جهت پیروی از یهود و یا اعمال کفرآمیز است [آل عمران: ۱۶۳؛ المائدة: ۸۰؛ محمد: ۲۸] و یک مورد دیگر هم به آزار رسول خدا و ناخشنودی از حضرت رسول ارتباط دارد که البته این مورد ناظر به حالت درونی منافقان است و نه خشم خدا نسبت بدان‌ها [التوبه: ۵۸]. در سه مورد از این آیات، واژه «سَخَطَ» با الله همراه شده است و در سه مورد آن، سَخَطَ در مقابل «رضوان» قرار دارد [آل عمران: ۱۶۲؛ المائدة: ۸؛ محمد: ۲۸]. کلمه «سَخَطَ» و «رضا»، نام دو صفت از صفات فعلی خدا است و مراد از اولی، عقاب و از دومی، ثواب او است [۲۳، ج ۱۸، ص ۳۶۴].

واژه	آیه	دلیل «سَخَطَ»
«سَخَطَ» در جلوه اسم	«أَفَمِنْ أَتْبَعِ رِضْوَانَ اللَّهِ كَمَنْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَيُسِ الْمَصِيرُ» (آل عمران: ۱۶۲)	عدم پیروی از رضای خداوند.
«سَخَطَ» فعل ماضی	«تَرَى كَثِيرًا مِنْهُمْ يَتَوَلَّوْنَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيَبْسَ مَا قَدَّمْت لَهُمْ أَنْفُسَهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ» (المائدة: ۸۰)	پیروی بنی اسرائیل از کفار و طرح دوستی با آنان.
«یسخطون» فعل مضارع	«وَمِنْهُمْ مَنْ يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ فَإِنْ أُعْطُوا مِنْهَا رَضُوا وَإِنْ لَمْ يُعْطُوا مِنْهَا إِذَا هُمْ يَسْخَطُونَ» (التوبه: ۵۸)	ناخشنودی کفار از پیامبر (ص) در تفسیم غنایم و عدم رضایت از عملکرد رسول خدا.
«أسخط» باب افعال	«ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَسْخَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ» (محمد: ۲۸)	کراهت از خشنودی خداوند و انجام اعمال کفر آمیز.

جدول شماره ۳. کاربرد واژه «سَخَطَ» و مشتقات آن در قرآن

واژه «رضوان» از ماده رضی در معنای «ضد سخط و غضب» به کار رفته است و رضوان نیز به «خشنودی یا رضایت بیشتر» معنا شده است [۲۰، ص ۳۵۶]. برخی از اهل لغت، اصل معنای «رضا» را «موافقت و میل در مواجهه با چیزی» دانسته‌اند [۲۹، ص ۱۳۳]. از آنجا که رضوان الهی مرتبه بالای قرب خداست: «وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» [التوبه: ۷۲]، می‌توان سخط را هم درجه بالاتری از غضب خداوند دانست، چه آنکه نتیجه و عاقبت کسانی که مستوجب سخط الهی گشته‌اند، این است که به حبط اعمال دچار شده‌اند [محمد: ۲۸] و دلیل دیگر بر این سخن، «افزون بر خلود در جهنم، و همراهی مُسَخِّطُونَ با عذاب خالد» است که خداوند در آیه ۸۰ مائده به آن صراحت دارد و این در حالی است که برای عذاب مغضوبین از اوصاف «مُهین، عَظِيم و...» استفاده شده بود.

در اشعار عربی نیز «سخط» غالباً در برابر رضایتمندی و خشنودی آمده است، به گونه‌ای که واژه «رضا» بیشترین بسامد در همنشینی با این کلمه دارد که تبیین‌کننده مفهوم «ناخشنودی و نارضایتی» واژه «سخط» است:

تَرْضَى بِحَكْمِ الْقَضَاءِ فِي سَخَطٍ، وَهَلْ تُحِبُّ الطَّبَاءَ حَابِلَهَا

[۳، ج ۱، ص ۱۰۸۴]

ترجمه: «در اوج ناخشنودی به حکم قضا و قدر رضایت می‌دهی؛ آیا بچه آهو کسی که او را با طناب می‌بندد را دوست دارد؟»

برخی از دیگر واژگان همنشین «سخط» هم‌چون «حزن» بیانگر آن است که نمی‌توان مفهوم خشم و انزجار را از آن برداشت کرد، چون «ناراحتی درونی» عموماً با ناخشنودی و نارضایتی از شرایط زندگی و یا در تعامل با دیگران در وجود فرد شکل می‌گیرد.

وَاهْتَزَّتْ الدُّنْيَا سُرُوراً فَمَا تَلَفَىٰ بِهَا مِّنْ سَاخِطٍ أَوْ حَزِينٍ

[۴، ج ۱، ص ۴۷۷]

ترجمه: «دنیا از شادی و سرور به لرزه افتاد، اما هیچ فرد ناراضی و یا اندوهگین آن شادی را در نیافت».

دیگر آنکه ابوهلال عسکری در تفاوت میان «غضب و سخط»، غضب را حالتی برشمرده بود که میان کبیر و صغیر دو سویه است، یعنی کبیر و صغیر هر دو بر هم غضبناک می‌شوند، اما «سخط» را حالتی دانست که فقط کبیر بر صغیر می‌تواند داشته باشد و نه بالعکس [۲۵، ص ۱۲۳]؛ اما با ژرف‌نگری در آیات و مفاهیم واژگان قرآنی آشکار می‌شود که صغیر نمی‌تواند بر کبیر غضبناک گردد و فقط کبیر (خدا و انبیاء و

مؤمنان) است که بر صغیر غضبناک می‌شود، گواه این سخن، تمام ۲۴ آیه‌ای است که در آن از «غضب خداوند» بر بندگان و یا «غضب انبیای الهی» بر گمراهان سخن گفته است و حتی در یک مورد از «غضب عموم گمراهان» نسبت به انبیاء و یا «غضب انسان»، نسبت به خدا سخنی به میان نیامده است، بر خلاف کارکرد «سَخَط و غیظ»، که بر اساس آن، صغیر (منافقان، یهود، کفار) بر کبیر (خدا و رسول) دچار خشم و عصبانیت می‌شود. «سَخَط» هم‌چون معنای «غضب»، برای غیر خدا نیز به کار گرفته می‌شود، اما تفاوت مهم در این است که «غضب» وصفی بود که انبیاء و مؤمنین بدان متصف می‌شدند و خشم آنان برخاسته از اغراض الهی بود، اما «سَخَط» برای توصیف حالت درونی منافقان در باب تنعم و برخورداری از نعمات دنیوی و محاسبه آن به کار رفته است [التوبه: ۵۸] و به جهت ناخشنودی از خداوند و رسولش بر فرد عارض می‌شود.

۸. دستاوردهای تفسیری فهم دقیق واژگان (غیظ، غضب، سَخَط)

براساس آنچه آمد می‌توان برخی از تأثیرات مفهوم‌شناسی این واژگان را در تفسیر تبیین نمود.

۱. اولین دستاورد تفسیری این پژوهش دفاع از انبیاء معظم الهی چون موسی و یونس (ع) از اتهاماتی چون خشن بودن و عصیان نمودن است. در قرآن کریم در چند موضع از غضب موسی سخن به میان آمده است و حتی برای حالت غضب این پیامبر عظیم‌الشان نیز، ترسیم رفتاری چون انداختن الواح و گرفتن ریش برادرش هارون صورت گرفته است. برخی به سبب تاسی و تأثیرپذیری از اسرائیلیات، بر آن شده‌اند که موسی را اساساً پیامبری غیر حلیم و خشمناک معرفی نمایند و جلوه رسالتی و شخصیتی این وجود مقدس را چرکین نمایند، اما با بررسی واژگانی مشخص شد که غضب برای انبیاء الهی چون موسی نه به سبب خشونت و کم بودن آستانه تحمل و فراموشی یاد خدا، که بالعکس تجلی افعال خدا و خشم خداست. به گواهی قرآن، موسی (ع) دچار غیظ و سَخَط نشده است که او حلیم و نبی خداست، بلکه او به غضب آمیخته با اُسف دچار شده است. اُسف به معنای «شدت غضب و اندوه» است [۲۳، ج ۸، ص ۳۲۱] و این اندوه، چیزی جز گمراهی امت و کفرشان نبود.

قرآن کریم در ترسیم ماجرای حضرت یونس (ع)، نیز چون حضرت موسی (ع) در ماجرای ترک قوم، از واژه «مغاضباً» بهره گرفته است و برداشت ناصحیح و ناکامل از این واژه و دلایل دیگر، سبب شده است تا نسبت دادن گناهان مختلفی چون «غضب یونس

به خدای تعالی به سبب وارد نکردن عذاب بر امت و ...» [۲۶، ج ۳، ص ۱۱۱] و یا نسبت «تنگ خلقی» [۱۳، ج ۶، ص ۳۰۲]^۱ به این پیامبر عظیم‌الشأن وارد شود، اما با واکاوی صحیح این واژه درمی‌یابیم یونس (ع)، نیز اگر به صفت «مغاضباً» دچار شده است، نه به جهت عدم مهارت و قلت صبر، که به سبب نگرانی و اشتیاق قوم در طاعت خدا بوده است. غضب یونس (ع)، نیز نمودی از غضب الهی بود. در واقع غضب یونس (ع)، به خاطر خدا بر کفر قوم و مقاومتشان در برابر ایمان بود و چه غضبی بالاتر از پشت کردن پیامبر خدا به امت است که شمه‌ای از غضب خدای تعالی نسبت به مغضوبان را ترسیم می‌سازد.

۲. دومین دستاورد پژوهش حاضر، در حوزه رفتاری و اخلاقی است که مخاطب آن، مؤمنان است. در قرآن، هیچ وقت صفت «غضب» برای خداوند به صورت مشبیه به کار نرفته است. شاید به این دلیل که صفت غضب در خداوند به دلیل رحمانیت و رحیم بودن نمی‌تواند پایدار باشد، از همین‌روی در برخی از آیات، بلافاصله پس از یادکرد غضب خداوند تعالی، از توبه و رحمانیت ایشان یاد می‌کند. مانند: «كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ وَلَا تَطْغَوْا فِيهِ فَيَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبِي وَمَنْ يَحِلُّ عَلَيْهِ غَضَبِي فَقَدْ هَوَىٰ * وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» [طه: ۸۱ و ۸۲] و شاید به همین دلیل هنگام یادکرد از اوصاف مؤمنان، آنان را به وصف «غضب» و «یغفر» یاد می‌کند، نه با اوصاف مشبیه که مفهوم ثبوت را متبادر می‌سازد [الشوری: ۳۷]. در واقع، خداوند، مؤمنان را به غضبی غیر مداوم و عفو و آمرزش توصیه نموده و آنان را به زینت‌بخشی به اخلاق الهی سوق می‌دهد.

۳. دستاورد مهم دیگر این پژوهش، اهتمام در کم نمودن وابستگی اهل تفسیر و قرآن به کتب لغت است. پیش از این توجه کامل و دقت وافر در کتب لغت و حجت دانستن یافته‌های لغویون بزرگ و کارهای سترگشان از مقدمات لازم تفسیر به‌شمار می‌رفت و اکنون نیز باید در تفسیر به کتب لغوی قدیم مراجعه نمود، اما حجت دانستن آراء آنان و تتبع کافی نداشتن در آیات قرآن می‌تواند خلل بزرگی در تفسیر ایجاد نماید.

۱. و قال وهب بن منبه اليماني: إن يونس بن متى كان عبدا صالحا، و كان في خلقه ضيق، فلما حملت عليه أثقال النبوة تفسخ تحتها تفسخ الربع تحت الحمل الثقيل، فقتلها من يده و خرج هاربا منها، فلذلك أخرج الله سبحانه من أولى العزم، فقال لنبيه محمد (عليه السلام): فأصبر كما صبر أولوا العزم من الرسل و قال: و لا تكن كصاحب الحوت أي لا تلق أمرى كما ألقاه.

در کنار بهره‌مندی از کتب لغوی، پردازش تفسیر لغوی قرآن، بر اساس تفسیر قرآن به قرآن و زبان‌شناسی، دریچه‌های زیبا و درخشانی را بر فهم آیات می‌گشاید که اتکاء صرف بر کتب لغت نمی‌تواند چنین نتایجی را داشته باشد. حق چنین است که قرآن «تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ» است، پس بیش و پیش از هر منبع دیگری می‌تواند از مفاهیم آیات و واژگان خود روشنگری نماید و در فهماندن حقایق از خارج خود غنای بیشتری نسبت به دیگر آثار داشته باشد.

نتیجه‌گیری

براساس آنچه آمد نتایج این پژوهش به شرح ذیل است:

۱. «غیظ» از جمله واژگان قرآنی است که مختص انسان و به جهت بازتاب رفتاری او به کار رفته است، از این‌رو، اوصاف و رفتارهای اهل کتاب و کفار که حاصل حقد، حسد و عوامل درونی است، با این واژه تعبیر می‌شود.
۲. «غضب» یکی از صفات خدای تعالی و انبیاء و خاصان است که بر خلاف «غیظ»، از انگیزه و هدفی الهی برخوردار است. بر این اساس، حالت «غضب» صرفاً ترسیم‌گر برخی افعال خداوندی و جلوه‌های رفتاری انبیاء و خاصان است، لذا به دلیل ریشه معنایی واژه و انگیزه آن، رخداد این وصف، قابل مذمت نیست. همنشینان این واژه، «مسکنت، عذاب عظیم، ذلت، رجس و لعنت» است.
۳. خاموشی «غضب» با سکت و «غیظ» با کظم است که این نشان از تفاوت ماهوی این دو مقوله با هم دارد.
۴. «سَخَط» در مقابل «رضا» قرار دارد و وصف مشترک بین خدا و منافقان است. به دلایل متعدد قرآنی، سَخَط الهی حکایت از درجه بالاتری از خشم خدا نسبت به غضب الهی دارد.
۵. با تأمل در آیات آشکار گردید برخلاف آراء لغویون، صغیر نمی‌تواند بر کبیر غضبناک گردد و فقط کبیر بر صغیر غضبناک می‌شود. برخلاف سَخَط و غیظ که صغیر بر کبیر دچار غیظ و سَخَط می‌گردند.
۶. «سَخَط و غضب» مشترک بین انسان و خداست، با این تفاوت که صفت سَخَط از اوصاف منافقان است و قابل مذمت.
۷. انبیاء الهی چون موسی و یونس دچار «غضب» شده‌اند و نه «غیظ» و به همین دلیل از اتهامات اسرائیلی چون خشن بودن و... میرا هستند.

۸. در قرآن توصیه شده است که محسنین کظم غیظ نموده و مؤمنان هنگام غضب عفو نمایند، چرا که مغضوب مؤمنان، شایسته غضب می‌باشد، اما «غفر و عفو» ویژگی بالای ایمان است. غیظ چون مذموم و نکوهیده است، لذا خداوند اجازه هرگونه بروز و سرریز شدن آن را از محسنین سلب نموده و دستور به «کظم» آن داده است.

منابع

- [۱]. قرآن کریم.
- [۲]. آلوسی، محمود بن عبدالله (۱۴۱۵). *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم و السبع المثانی*. ۱۶ جلد، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- [۳]. ابراهیمی، محمود (۱۳۸۱). *شرح فارسی دیوان ابوالعلاء معری (سقط الزند)*. سنندج، انتشارات دانشگاه کردستان.
- [۴]. ابن شهاب (۱۹۹۶). *دیوان ابن شهاب*. صنعاء، دار التراث الیمین.
- [۵]. ابن فارس، احمد (۱۴۰۴). *معجم مقاییس اللغة*. مصحح: محمد هارون عبدالسلام، قم، مکتب الاعلام الاسلامی.
- [۶]. ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴). *لسان العرب*. الطبعة الثالثة، بیروت، دار صادر.
- [۷]. ادلمن، جرالد (۱۳۹۴). *طبیعت ثانوی علم مغز و معرفت بشر*. ترجمه: خسرو پارسا و محمدرضا خواجه‌پور، تهران، فرهنگ معاصر.
- [۸]. اسامه بن منقذ (۹). *دیوان اسامة بن منقذ*. حقیقه و قدم له: احمد احمد بدوی، القاهرة، نشر عالم الکتب.
- [۹]. امیه ابی الصلت (۱۹۳۴). *دیوان امیه بن ابی الصلت*. حقیقه بشیر یموت، بیروت، المکتبة الاهلیة.
- [۱۰]. امیل بدیع، یعقوب (۱۹۸۲). *فقه اللغة العربیة و خصائصها*. جلد ۱، بیروت، بلا مکان.
- [۱۱]. بابایی، پرویز (۱۳۹۲). *مکتب‌های فلسفی از دوران باستان تا امروز*. تهران، مؤسسه انتشارات نگاه.
- [۱۲]. بنت الشاطی، عایشه (۱۳۷۶). *اعجاز بیانی قرآن*. ترجمه: حسین صابری، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- [۱۳]. ثعلبی، احمد بن محمد (۱۴۲۲). *الکشف و البیان المعروف تفسیر الثعلبی*. ۱۰ جلد، بیروت، دار إحياء التراث العربی.
- [۱۴]. جاحظ، عمرو بن بحر (۱۴۲۳). *البیان و التبیین*. محقق: علی أبو ملحم، بیروت، دار و مکتبة الهلال.
- [۱۵]. جمیل بثینة (۱۹۷۹). *دیوان جمیل، شعر الحب العذری*. قاهرة، دار مصر للطباعة.
- [۱۶]. جوهری، اسماعیل بن حماد (۱۹۸۴). *تاج اللغة و صحاح العربیة*. بیروت، دار العلم للملایین.
- [۱۷]. الخطیب التبریزی (۱۴۱۴). *شرح دیوان ابی تمام*. بیروت، دار الکتب العربی.
- [۱۸]. خوش منش، ابوالفضل و دیگران (۱۳۹۹). «بازشناسی مفهوم «کظم» در سیاق آیات قرآن کریم». دو فصلنامه علمی پژوهش‌های زبان‌شناختی قرآن، سال نهم، شماره اول، بهار و تابستان، صص ۱۵-۳۲.
- [۱۹]. ذوالرمة (۹). *دیوان ذو الرمة*. قدم له: احمد حسن بسج، بیروت، دار الکتب العلمیة.
- [۲۰]. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۳۸۳). *ترجمه و تحقیق مفردات الفاظ قرآن با تفسیر لغوی و ادبی قرآن*. تهران، المکتبه المرتضویة لإحياء آثار الجعفریة.

- [۲۱]. زمخشری، محمود بن عمر (۱۴۰۷). *الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل و عیون الأقاویل فی وجوه التأویل*. ۴ جلد، بیروت، دار الكتاب العربی.
- [۲۲]. صادقی تهرانی، محمد (۱۴۰۶). *الفرقان فی تفسیر القرآن بالقرآن و السنه*. ۳۰ جلد، قم، فرهنگ اسلامی.
- [۲۳]. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۷۴). *ترجمه تفسیر المیزان*. ۲۰ جلد، چاپ پنجم، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی.
- [۲۴]. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*. تهران، ناصر خسرو.
- [۲۵]. عسکری، ابوهلال (؟). *معجم الفروق اللغویه*. حقیقه: محمد ابراهیم سلیم، قاهره، دار العلم و الثقافة.
- [۲۶]. علم الهدی، علی بن الحسین (۱۴۳۱). *تفسیر الشریف المرتضی المسمی بنفائس التأویل*. بیروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوع.
- [۲۷]. فراهیدی، خلیل بن أحمد (۱۴۰۹). *كتاب العين*. تحقیق: الدكتور مهدی المخزومی، بیروت، دار و مكتبة الهلال.
- [۲۸]. فلاح، محمدجواد؛ عواطفی، زهرا (۱۳۹۶). «معناشناسی قرآنی حلم و کظم غیظ با رویکرد تفسیری». *فصلنامه مطالعات تفسیری*، سال هشتم، شماره ۳۲، زمستان، صص ۱۶۱-۱۷۶.
- [۲۹]. مصطفوی، حسن (۱۴۱۶). *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*. تهران، وزارت ارشاد.

